

# ساخت‌های اسنادی‌شده زبان فارسی در ترازوی نظریه‌های نحوی

والی رضایی<sup>۱\*</sup>، مژگان نیسانی<sup>۲</sup>

۱. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دریافت: ۹۱/۸/۲۷

پذیرش: ۹۱/۱۱/۹

## چکیده

به‌طور کلی ساخت‌های اسنادی‌شده ساخت‌های نحوی نشان‌داری هستند که یک گزاره منطقی ساده را توسط دو بند بازنمایی می‌کنند. ارتباط این ساخت‌ها با ساخت‌های پایه‌ای‌تر با توجه به چارچوب نظری معین می‌شود که برای تحلیل به‌کار می‌رود. از سوی دیگر مطالعات گشتاری به دنبال این هستند که با استفاده از ویژگی‌های ساخت‌های اسنادی‌شده ساخت زیربنایی آن‌ها را تعیین کنند. چنانچه جملات اسنادی به‌عنوان ساخت پایه برای ساخت‌های اسنادی‌شده در نظر گرفته شوند، تحلیل از نوع پس‌گذاری خواهد بود و در صورت مرتبط کردن این ساخت‌ها با ساخت‌های اسنادی‌نشده تحلیل عنصر زاید ارائه می‌شود. هدف این پژوهش این است که نشان دهد کدامیک از تحلیل‌های ارائه‌شده در نظریه‌های نحوی برای توصیف و تبیین ساخت‌های اسنادی‌شده زبان فارسی مناسب‌تر هستند؛ بدین منظور ضمن معرفی رویکردهای گوناگون و محک زدن آن‌ها با داده‌های زبان فارسی نقاط ضعف و قوت آن‌ها بیان می‌شود. در پایان، این مقاله نشان می‌دهد که رویکردهای گشتاری پس‌گذاری و عنصر زاید به‌خوبی از عهده تبیین این جملات بر نمی‌آیند، زیرا رابطه میان سازه اسنادی‌شده و بند پیرو یا ارتباط درونی سازه‌های بند پایه را نادیده می‌گیرند. جملات اسنادی‌شده نمونه‌ای از تعامل نحو، معناشناسی، کاربردشناسی و کلام است؛ به سخنی دیگر، تنها نگاه صورت‌گرایانه به این ساخت نحوی، ویژگی‌های معناشناختی و کاربردشناختی آن را نادیده می‌گیرد، درحالی‌که دستور نقش و ارجاع، نظریه‌ای است که انگیزش‌های معناشناختی از جمله وجود رابطه محمول-موضوع و انگیزش‌های کاربردشناختی زبان-ویژه را مبنای سنجش ساخت‌های دستوری قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: ساخت اسنادی‌شده، پس‌گذاری، عنصر زاید، زبان فارسی، کاربردشناسی.

## ۱. مقدمه

جملات اسنادی‌شده از جمله ساخت‌های مرکب دوبندی هستند که یک گزاره معنایی واحد دارند و در دو بند تجلی زبانی می‌یابند. به سازه‌ای که به دنبال متمم‌نما و ضمیر موصولی می‌آید و حاوی پیش‌انگاره (اطلاع کهنه) است، بند وابسته یا بند اسنادی‌شده و به سازه‌ای که به دنبال فعل ربطی در بند درونه می‌آید، کانون گفته می‌شود که برای جلوگیری از یکی شدن این مفهوم با آنچه در آثار هلیدی<sup>۱</sup> به کار رفته است، زبان‌شناسانی از قبیل هادلستون<sup>۲</sup> (1984) و کالینز<sup>۳</sup> (1991) از اصطلاح عنصر مؤکد<sup>۴</sup> و هدبرگ<sup>۵</sup> (1990)، لمبرکت<sup>۶</sup> (2001)، پیوی<sup>۷</sup> (2004) و دیگران از سازه اسنادی‌شده استفاده کرده‌اند.

### 1. It was John who is responsible

در این جمله It ضمیر اسنادی، was فعل ربطی، John کانون و who is responsible بند اسنادی‌شده به شمار می‌روند. گاه در جملات اسنادی‌شده در صورتی که به اطلاع موجود در آن پیشاپیش در بافت زبانی یا موقعیتی اشاره شده باشد، بند اسنادی‌شده حذف می‌شود. حذف بند اسنادی‌شده در جملات اسنادی‌شده به پیدایش جملات اسنادی‌شده مرخم<sup>۸</sup> می‌انجامد.

### 2. a. Who broke it?

b. I don't know but it wasn't me (who broke it). جمله اسنادی‌شده مرخم

مطالعات انجام‌شده در مورد ساخت‌های اسنادی‌شده، به‌ویژه مطالعاتی که گشتاربنیادند، در دو رویکرد عمده جای می‌گیرند که در بخش‌های ۳ و ۴ توضیح خواهیم داد. هریک از این دو رویکرد یکی از دو رابطه اصلی موجود در این ساخت‌ها را به عنوان رابطه پایه در نظر می‌گیرد. رویکرد اول که در اینجا پس‌گذاری<sup>۹</sup> نامیده می‌شود، بر ماهیت اسنادی ساخت اسنادی‌شده تکیه دارد و برای تحلیل این ساخت‌ها در ارتباط با انواع جملات اسنادی<sup>۱۰</sup> دیگر، بر بند اصلی که حاوی فعل اسنادی است تأکید می‌کند. رویکرد دوم به رابطه میان این ساخت‌ها و ساخت‌های اسنادی‌نشده متناظرشان توجه دارد و بند اسنادی را نوعی بند موصولی می‌داند. در بخش ۵ به بررسی چند نظریه دیگر مانند هادلستون (1984)، لمبرکت (2001)، داویدز<sup>۱۱</sup> (2000)، هدبرگ<sup>۱۲</sup> (2000)، کلچ-درین، ریباسکی و ریالند<sup>۱۳</sup> (1999) خواهیم پرداخت. در این مطالعات از رویکردهای نظری گوناگونی استفاده می‌شود و دقیقاً نمی‌توان آن‌ها را در یکی از دو رویکرد

پس‌گذاری و عنصر زاید<sup>۱۴</sup> جای داد.

هدف ما در این تحقیق یافتن پاسخی برای این پرسش است که از میان نظریه‌های مختلف کدامیک کارایی بیشتری در توصیف و تبیین ساخت‌های اسنادی‌شدهٔ زبان فارسی را دارند؟ برای یافتن این پاسخ مطالعاتی را بررسی خواهیم کرد که ساخت‌های اسنادی‌شده را مورد تحلیل قرار داده‌اند و رویکردهای عمده در این زمینه معرفی می‌شوند. ضمن معرفی رویکردهای مختلف، داده‌های زبان فارسی را نیز مطرح می‌کنیم و می‌کوشیم که کارایی این رویکردها را در برابر ساخت‌های زبان فارسی محک بزنیم. روش تحقیق در این مطالعه هم کتابخانه‌ای و هم داده‌بنیاد است. داده‌های این مقاله را از منابع گفتاری و نوشتاری زبان فارسی معاصر، مانند فیلم‌ها، گزارش‌های ورزشی، گفت‌وگوهای روزمره، روزنامه‌ها و ادبیات داستانی فراهم کرده‌ایم.

## ۲. پیشینهٔ تحقیق

ساخت‌های اسنادی‌شده در زبان فارسی تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند. با این حال در سال‌های اخیر مطالعاتی در مورد توصیف و تبیین چنین ساخت‌هایی در زبان فارسی صورت گرفته است که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم. غلامعلی‌زاده معتقد است که در زبان فارسی تقریباً همهٔ سازه‌های یک جمله را می‌توان به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده به کار برد (غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۴: ۲۳۰). برای مثال جملهٔ «داوود دیروز شیشه را با سنگ شکست» می‌تواند به صورت‌های مختلف زیر بیان شود:

۳. الف. داوود بود که دیروز شیشه را با سنگ شکست.

ب. شیشه بود که داوود دیروز با سنگ شکست.

ج. دیروز بود که داوود شیشه را با سنگ شکست.

د. با سنگ بود که داوود دیروز شیشه را شکست.

غلامعلی‌زاده انگیزهٔ استفاده از چنین جمله‌های نشاندار اسنادی‌شده را تأکید کردن بر یک سازهٔ خاص می‌داند و این ساخت‌های اسنادی‌شده را حاصل اعمال گشتار بر جملهٔ بی‌نشان «داوود دیروز با سنگ شیشه را شکست» می‌داند؛ به عبارت دیگر او در تحلیل جملات اسنادی‌شده رویکردی گشتاری دارد و جمله‌های اسنادی‌شده را مشتق از جمله‌های شبه‌اسنادی‌شده می‌داند.

رهبرنیا (1996) نیز در بررسی مقابله‌ای ساخت‌های اسنادی شده‌ی انگلیسی و فارسی جملات اسنادی شده‌ی فارسی را مورد توجه قرار می‌دهد. او داده‌هایش را از پنج نمایشنامه‌ی انگلیسی و فارسی که از لحاظ سبک و موضوع با یکدیگر قابل مقایسه هستند جمع‌آوری کرده است. به اعتقاد وی ساخت‌های اسنادی شده یکی از چندین شیوه‌ای است که زبان‌ها به‌کار می‌برند تا بر عنصری معین در جمله تأکید کنند و از آن طریق باعث ایجاد تقابل شوند. او در این مطالعه به این نتیجه می‌رسد که جملات اسنادی شده در فارسی و انگلیسی از لحاظ صورت و نقش بسیار به هم شبیه هستند. با این وجود تفاوت‌های آشکاری میان جملات شبه‌اسنادی شده در دو زبان وجود دارد؛ برای نمونه تنوع کلمه‌ی پرسشی این جملات در فارسی که جملات شبه‌اسنادی شده‌ی انگلیسی فاقد آن هستند و محدودیت جاندار/ بی‌جان برای این ساخت‌ها در زبان انگلیسی، درحالی‌که به دنبال بند پرسشی در ساخت‌های شبه‌اسنادی شده‌ی فارسی گروه‌های اسمی می‌توانند جاندار یا بی‌جان باشند. خرمایی و شهباز (۱۳۸۸ الف) به بررسی نقش کانونی جمله‌های اسنادی شده پرداخته‌اند و با ارائه‌ی چهار استدلال ادعا کرده‌اند که سازه‌ی اسنادی شده همواره اطلاع جدید است و هرگز اطلاع کهنه نمی‌شود. همچنین آن‌ها (۱۳۸۷ ب) با بررسی داده‌های زبان فارسی نشان داده‌اند که تقسیم‌بندی پرنیس تحت عنوان کانون- تکیه‌دار و پیش‌انگاره- اطلاعی موضوعیت ندارد و با حمایت از نظریه‌ی لمبرکت جمله‌های اسنادی شده را دارای ویژگی‌های مشترک کاربردشناختی نحوی و معنایی و در نتیجه مقوله‌ای واحد می‌دانند.

امینی (۱۳۹۲) نیز به بررسی ساخت‌های اسنادی شده پرداخته است. وی به مطالعه‌ی ساخت اطلاع آغازگرهای اسنادی شده<sup>۱۰</sup> می‌پردازد و سیر تحول معنایی آن‌ها را طی فرایند ترجمه براساس دستور هالیدی مورد توجه قرار می‌دهد. او معتقد است که ساخت اطلاع و معنای اندیشگانی بیشتر این ساخت‌ها در فرایند ترجمه دستخوش تغییر قرار می‌گیرد و بخشی از معنا از دست می‌رود که در صورت آگاهی به لایه‌های معنایی و ساخت اطلاع می‌توان از بسیاری از این تغییرات جلوگیری کرد.

### ۳. رویکرد پس‌گذاری

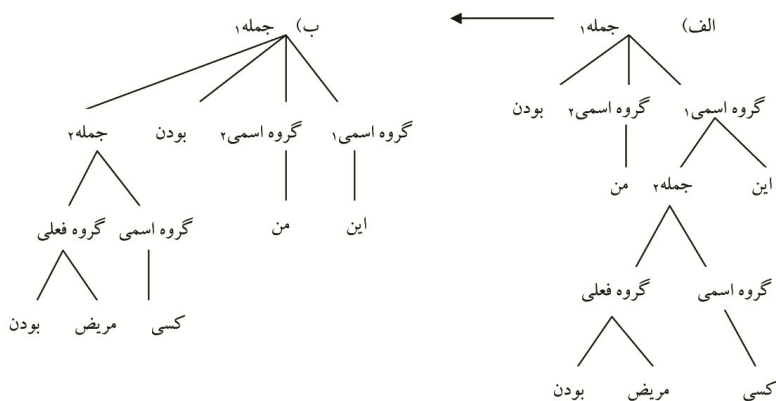
در اولین نوع تحلیل صوری از ساخت‌های اسنادی شده بر ماهیت اسنادی این ساخت‌ها تکیه می‌شود و غالباً بند اسنادی مربوط به ضمیر اسنادی یا توصیف‌کننده‌ی آن است. بند اسنادی و ضمیر اسنادی روی هم سازه‌ای معنایی تشکیل می‌دهند و فعل اسنادی این سازه را در رابطه‌ای برابر با سازه‌ی

اسنادی شده قرار می‌دهد که توسط آن ماهیت سازه‌ی اسنادی شده مشخص می‌شود. این عقیده که بند اسنادی از طریق گشتار به آنجا منتقل شده است، سبب می‌شود که این‌گونه تحلیل‌ها «پس‌گذاری» نامیده شوند (Hedberg, 2000: 907). این رویکرد در جمله ۴ نشان داده می‌شود:

۴. آن وقت آن بارسلون است که به فینال راه پیدا خواهد کرد<sup>۱۶</sup>. ← «آن + که به فینال راه پیدا خواهد کرد، بارسلون است.»

پایه‌های تحلیل‌ها از نوع پس‌گذاری را در کتاب یسپرسن<sup>۱۷</sup> (1927) با نام *دستور انگلیسی نوین براساس اصول تاریخی* می‌توان یافت. او در این کتاب معتقد است که بند اسنادی در ساخت اسنادی شده نوعی بند موصولی محدود کننده<sup>۱۸</sup> است.

آکماجیان (1970) نمونه‌ای از مطالعات پس‌گذاری را در چارچوبی گشتاری ارائه می‌دهد. او ساخت‌های اسنادی شده را مشتق از شبه‌اسنادی شده می‌داند که این اشتقاق از طریق آنچه او بندهای آغازین کوتاه‌شده<sup>۱۹</sup> می‌نامد صورت می‌پذیرد (به عبارت دیگر، به‌طور مثال از کسی که *مریض است من هستم مشتق می‌شود تا از آن کسی که او مریض است من هستم*). اشتقاقی که او ارائه می‌دهد در شکل ۱ آمده است که در آن طی مسیر الف به ب جمله ۲ از درون واحدی که با ضمیر اسنادی تشکیل می‌دهد به آخر جمله انتقال می‌یابد و دختر گره جمله ۱ می‌شود (تحت تسلط گره جمله ۱ قرار می‌گیرد).



شکل ۱ اشتقاق ساخت اسنادی شده طبق نظر آکماجیان (Akmajian, 1970: 165- 166)

آکماجیان در گذر از الف به ب، چندین قاعده را به کار می‌برد: قاعده تطابق فعلی در جمله ۲ و سپس اعمال قاعده موصولی‌سازی بر آن، قاعده پس‌گذاری مشخص که قاعده پس‌گذاری-اسنادی شده نامیده می‌شود (*Ibid*: 150) و جمله ۲ را به انتهای جمله جابه‌جا می‌کند و قاعده تطابق فعلی که به جمله اسنادی شده در ب منجر می‌شود. تحلیل او همچنین به محدودیت‌های بیشتری نیاز دارد تا از اسنادی‌سازی محمول‌ها جلوگیری کند. ادعای آکماجیان مبنی بر اشتقاق جملات اسنادی شده از شبه‌اسنادی شده، در ابتدا بر معنا و پیش‌فرض‌های<sup>۲۰</sup> مشترک میان این دو ساخت استوار است تا جایی که او آن‌ها را «هم‌معنی» و «قابل تبادل» می‌داند (*Ibid*: 149-150). او نیز از شباهت‌هایی که ساخت‌های اسنادی شده و شبه‌اسنادی شده در برخی ویژگی‌های نحوی صورتی، همچون تطابق فعلی در بند پیرو و الگوهای انعکاس‌سازی<sup>۲۱</sup> دارند، برای حمایت از ادعایش بهره می‌گیرد.

آکماجیان تلاش می‌کند که نشان دهد ساخت‌های اسنادی شده و شبه‌اسنادی شده معنای یکسانی دارند و از لحاظ ویژگی‌های نحوی گوناگون الگوهای یکسانی را نشان می‌دهند؛ ولی باید گفت که شواهدی را خلاف هر دو فرضیه می‌توان یافت. در مورد فرضیه ویژگی‌های نحوی یکسان می‌توان به الگوی عناصر قطبی منفی<sup>۲۲</sup> در زبان مورد مطالعه، یعنی انگلیسی اشاره کرد که این دو ساخت الگوهای نحوی یکسانی را نشان نمی‌دهند<sup>۲۳</sup>؛ به عبارت دیگر آمدن نشانه منفی در بخش پیش‌فرض مانع از وقوع عناصر قطبی منفی در بخش دیگر ساخت شبه‌اسنادی شده نمی‌شود، اما آمدن آن عناصر در بخش غیر پیش‌فرضی ساخت‌های اسنادی شده باعث ناستوری شدن جمله می‌شود. از طرف دیگر باید گفت که حتی اگر از این مسئله صرف‌نظر شود، این الگوهای یکسان نحوی با توجه به زبانی خاص چون انگلیسی قابل طرح هستند و در مورد زبانی چون فارسی موضوعیت ندارند. مثال ۵ نشان‌دهنده این مسئله است:

۵. الف. این منم [اول شخص مفرد] که زیادیم [اول شخص مفرد] [آل احمد، ۱۳۷۲: ۳۶].

ب. کسی که زیادیه [سوم شخص مفرد]. منم [اول شخص مفرد].

سرنیکلا<sup>۲۴</sup> شاهدهی را ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد معنای دو ساخت اسنادی شده و شبه‌اسنادی شده با یکدیگر در مفهوم «دربارگی»<sup>۲۵</sup> متفاوت است. ۶. الف و ۶. ب مثال‌هایی هستند که با توجه به آن‌ها چنین بیان می‌کند که ۶. الف درباره کسی است که به رم می‌رود، ولی ۶. ب درباره من است (Sornicola, 1988: 356).

۶. الف. کسی که به رم می‌رود من هستم (شبه‌اسنادی‌شده).

ب. این من هستم که به رم می‌رود (اسنادی‌شده).

گاندل در تحلیل جملات اسنادی‌شده از رویکرد پس‌گذاری پیروی می‌کند. او در تحلیلش لایه انتزاعی دیگری را میان جملات اسنادی‌شده و شبه‌اسنادی‌شده می‌افزاید و ادعا می‌کند که ساخت‌های اسنادی‌شده «شکل‌های کوتاه‌شده شبه‌اسنادی‌شده‌های جابه‌جا شده به راست<sup>۲۶</sup> هستند که در آن‌ها ضمیر اسنادی به مبتدایی که در آخر جمله ظاهر می‌شود، ارجاع می‌یابد» (Gundel, 1977: 543). بنابراین در مثال ۷، ج از ب مشتق می‌شود که به نوبه خود از الف اشتقاق می‌یابد.

۷. الف. آنچه تو شنیدی فقط یک قسمت از داستان بود (شبه‌اسنادی‌شده).

ب. فقط یک قسمت از داستان بود، آنچه تو شنیدی (شبه‌اسنادی‌شده جابه‌جا شده).

ج. فقط یک قسمت از داستان بود که آنچه تو شنیدی (اسنادی‌شده).

گاندل نیز همچون آکماجیان برای اشتقاق ساخت‌های اسنادی‌شده از شبه‌اسنادی‌شده، از ساختاری با همان پیچیدگی یا حتی پیچیده‌تر از آن استفاده می‌کند. در حقیقت می‌توان شباهت‌های آشکاری را میان دو ساخت اسنادی‌شده و شبه‌اسنادی‌شده یافت، زیرا هر دو از جمله ساخت‌های اسنادی مشخص‌گرا به شمار می‌روند، اما تحلیلی که یکی از این دو ساخت را از دیگری مشتق کند نیاز به چندین مرحله و قاعده جداگانه دارد. مراحل و قواعدی نیز برای اشتقاق ساخت‌های شبه‌اسنادی‌شده از ساخت‌های زیربنایی آن‌ها وجود دارد. این مراحل و قواعد به‌طور کلی مسیرهای گشتاری پیچیده‌ای را به وجود می‌آورند.

همچنین اسکچتر<sup>۲۷</sup> (1973) ادعا می‌کند که برای برخی جملات اسنادی‌شده که در آن‌ها سازه اسنادی‌شده از نوع گروه حرف اضافه‌ای است، ساخت شبه‌اسنادی‌شده متناظری وجود ندارد؛ بنابراین در مثال زیر ۸، ب، ساخت اسنادی‌شده متناظر با ۸. الف است که در آن به ندا در کانون است، ولی ساخت شبه‌اسنادی‌شده متناظری برای آن وجود ندارد.

۸. الف. من کیفی را به ندا دادم.

ب. به ندا بود که من کیف را دادم.

ج. \* کسی که من کیفی را دادم به ندا بود.

گاندل چنین مواردی را استثنا می‌داند. او نشان می‌دهد که ساخت‌های اسنادی‌شده‌ای که در

آن‌ها حرف اضافه در بخش پیش‌فرض به جا مانده است، متناظری از نوع شبه‌اسنادی شده دارند (Ibid: 550)؛ بنابراین او قاعده دیگری را اضافه می‌کند که به وسیله آن نسخه‌ای از حروف اضافه در بخش پیش‌فرض وارد شود و نسخه اصلی حذف شود که احتمالاً این امر متفاوت با فرایند جابه‌جایی است. مثال ۹ این مطلب را روشن می‌کند:

۹. الف. ندا بود که من کیفی را بهش دادم.

ب. کسی که من کیفی را بهش دادم ندا بود.

از سوی دیگر گاندل باید تفاوت‌هایی را که از لحاظ آهنگ میان شبه‌اسنادی شده‌های جابه‌جا شده به راست و اسنادی شده‌ها وجود دارد، توجیه کند. او همچنین باید از عهده تبیین تفاوت صوری و معنایی میان گروه اسمی اول در جمله شبه‌اسنادی شده، یعنی عبارت «آنچه تو شنیدی» در ۷. الف که یک گروه اسمی ارجاعی است با هسته اسمی و بند اسنادی در جمله اسنادی شده «که تو شنیدی» برآید. بند اسنادی در جمله اسنادی شده هسته ندارد و بنابراین یک عبارت ارجاعی نیست، زیرا یک واحد ناتمام است. گاندل قاعده دیگری را نیز برای حذف هسته (آنچه) در جملات شبه‌اسنادی شده، ارائه می‌دهد تا از تظاهر آن در بند اسنادی جلوگیری کند. این قاعده تنها برای گروه‌های اسمی جابه‌جاشده به راست در جملات تشخیصی<sup>۲۸</sup> قابل اعمال است؛ به عبارت دیگر یک قاعده بسیار خاص است که تنها در شرایط محدودی اعمال می‌شود، به طوری که گاندل نیز بر این باور است که شواهدی برای این قاعده در زبان انگلیسی وجود ندارد (Ibid: 557).

همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم، ساختار متمایز ساخت‌های اسنادی شده، از یک بند اصلی و یک بند پیرو تشکیل شده است، به گونه‌ای که همچون ساخت‌های شبه‌اسنادی شده یا جملات اسنادی مشخص‌گرای دیگر که حاوی دو گروه اسمی معرفه هستند، دو گروه اسمی کامل ارجاعی را برابر با یکدیگر قرار نمی‌دهند. البته دقیقاً همین تفاوت، انگیزه‌ای برای تحلیل‌ها در رویکرد پس‌گذاری محسوب می‌شود، زیرا در این رویکرد مشکلات ناشی از این تفاوت‌های روساختی از بین می‌رود. با این وجود اشتقاق ساخت‌های اسنادی شده از انواع گوناگون جملات شبه‌اسنادی شده خلاف اصل اقتصاد زبانی است، زیرا نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه پیچیدگی‌های زیادی را نیز می‌آفریند. بنابراین به نظر می‌رسد که تنها یک رویکرد غیرگشتاری و نقش‌گرا می‌تواند شباهت‌های موجود میان انواع جملات اسنادی شده، اعم از معنایی، نقشی و



نحوی را با پیچیدگی کمتر و از طریق دیدگاه‌های تبیینی توجیه کند. تحلیل‌های پس‌گذاری که ضمیر اسنادی و بند اسنادی را در آغاز یک واحد زیربنایی می‌دانند نیز اشکال دارند، زیرا هرگونه رابطه میان سازه اسنادی شده و بند اسنادی را نادیده می‌گیرند. از این مسئله تلویحاً دو نکته مهم را می‌توانیم ارائه دهیم. نکته اول این است که این مطلب می‌تواند برای جملاتی که در آن‌ها تنها بخشی از سازه اسنادی شده در کانون است و بقیه به همراه بند اسنادی مفروض هستند، مشکل‌آفرین باشد.

نکته دیگر تطابق فعلی میان محمول بند اسنادی و سازه اسنادی شده است. تحلیل‌های پس‌گذاری بند اسنادی را توصیف‌کننده ضمیر اسنادی می‌دانند، نه توصیف‌گر سازه اسنادی شده؛ با این وجود در ساخت‌های اسنادی شده فعل در بند اسنادی با سازه اسنادی شده مطابقت می‌کند و لزوماً تطابق با ضمیر اسنادی ندارد.

با توجه به آنچه در این بخش بیان کردیم، این رویکرد با سه مشکل عمده روبه‌رو است. مشکل اول این است که این رویکرد به‌عنوان رویکردی گشتاری، گاه نیازمند تولید گشتارهای متعدد است و از طرف دیگر قواعدی را به کار می‌بندد که تنها در شرایط محدودی قابل استفاده هستند. مشکل دوم این رویکرد تفاوت صورت و معنا میان ساختار کلمه پرسشی - گروه اسمی ساخت‌های شبه‌اسنادی شده دارای هسته اسمی ارجاعی و بند اسنادی جملات اسنادی شده فاقد هسته اسمی است. در نهایت با توجه به اینکه این رویکرد هرگونه رابطه‌ای را میان سازه اسنادی شده و بند اسنادی نادیده می‌گیرد، باید بتواند از عهده تبیین تطابق فعلی میان این دو سازه برآید و مواردی را که بخشی از سازه اسنادی شده با بند اسنادی مفروض هستند، توجیه کند.

#### ۴. رویکرد عنصر زاید

رویکرد عمده دیگر در تحلیل ساخت‌های اسنادی شده، ضمیر اسنادی و به‌طور کلی فعل اسنادی را عناصری زاید و بی‌معنی تلقی می‌کند؛ درحالی‌که به یک رابطه معنایی میان بند اسنادی و سازه اسنادی شده قائل است. زاید دانستن ماهیت ضمیر اسنادی، علت نامگذاری این رویکرد است (Hedberg, 2000: 909). طرحی از این رویکرد در مثال ۱۰ آمده است:

۱۰. این [من] هستم [که سرنوشت خودم را درست کردم].

این رویکرد به جای اینکه ساخت‌های اسنادی شده را ساخت‌هایی اسنادی بداند، آن‌ها را

بیشتر به جملات اسنادی نشده مرتبط می‌کند. یسپرسن در دومین مطالعه خود روی ساخت‌های اسنادی شده که در سال ۱۹۳۷ منتشر شد، این رویکرد را پایه‌گذاری کرد. او در این مطالعه به این نکته پی برد که در ساخت‌های اسنادی شده نمی‌توان بند موصولی را محدودکننده ضمیر اسنادی دانست، زیرا رابطه‌ای نزدیک و آشکار میان بند اسنادی و سازه اسنادی شده برقرار است. از آن جمله او به عدم شکست آهنگ جمله بین سازه اسنادی شده و بند اسنادی و تطابق فعلی میان آن دو اشاره کرد.

یسپرسن با کنار گذاشتن ضمیر اسنادی، فعل اسنادی و موصول، به گونه‌ای به ادامه جمله می‌نگرد که گویی هیچ وقفه‌ای وجود ندارد (Jespersen, 1937: 86). به عبارت دیگر خانم خانه در مثال ۱۲ یک عنصر محمولی نیست، بلکه فاعلی برای فعل «تصمیم می‌گیرد» است و حضور عناصر دیگر نادیده گرفته می‌شود. زیرنویس S و V نشان‌دهنده «فاعل و فعل کوچک‌تر»<sup>۲۹</sup> است (Ibid). و [3<sup>c</sup>] علامتی است که یسپرسن برای نشان دادن موصول از آن استفاده می‌کند.

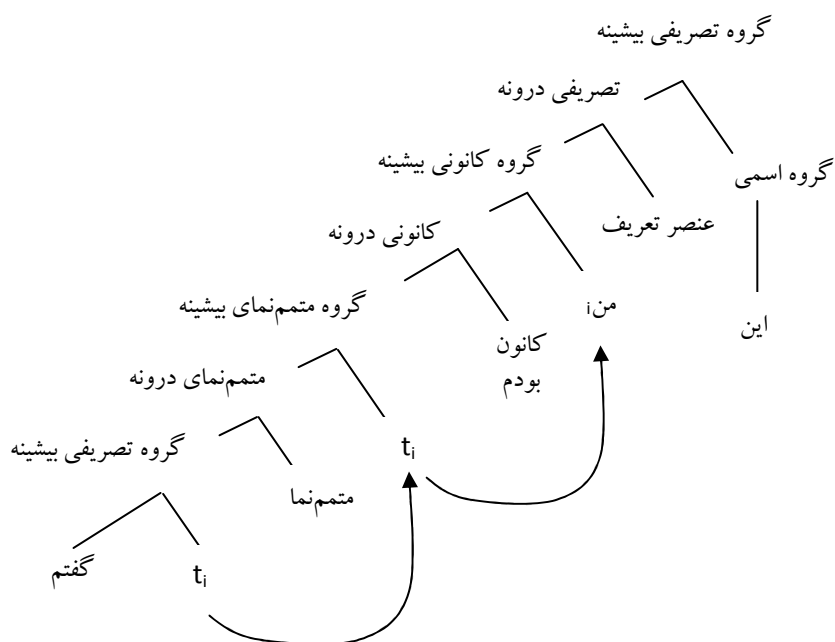
۱۱. الف. این خانم خانه است که تصمیم می‌گیرد.

ب. S [s] [v] [3<sup>c</sup>] V (Ibid).

در مطالعه یسپرسن عنصر «این است» از لحاظ کاربردشناختی به عنوان ابزاری برای اشاره به بخشی از جمله تعبیر می‌شود (Ibid). در این مطالعه یسپرسن از پرداختن به مسئله‌ای چون اشتقاق ساخت‌های اسنادی شده از صورتی پایه‌ای‌تر امتناع می‌کند؛ به عبارت دیگر آنچه برای او اهمیت دارد، شکل کنونی این ساخت‌ها است، نه منشأ آن‌ها (Ibid: 84).

کیس<sup>۳۰</sup> (1998) مطالعه‌ای را در چارچوب رویکرد «عنصر زاید» انجام داده است و برخلاف یسپرسن به دنبال توضیح اشتقاق ساخت‌های اسنادی شده است. او دو نوع کانون را از هم متمایز می‌کند؛ یکی کانون اطلاعی<sup>۳۱</sup> که اطلاع نو<sup>۳۲</sup> را نشان می‌دهد و دیگری کانون تشخیصی<sup>۳۳</sup> که تشخیص جامع را ارائه می‌دهد. او در ادامه بیان می‌کند که کانون تشخیصی «جایگاه مشخصگر<sup>۳۴</sup> یک فرافکنی نقشی (گروه کانونی) را اشغال می‌کند (Kiss, 1998:245; Brody, 1990: 201- 225). این کانون «بخش بعدی جمله را به عنوان گستره هویت جامع نشان می‌دهد» (Kiss, 1998: 253). به اعتقاد کیس در زبان انگلیسی کانون تشخیصی در سازه اسنادی شده ساخت‌های اسنادی شده ظاهر می‌شود (Ibid: 245) و ضمیر اسنادی و فعل اسنادی عناصری زاید هستند (Ibid: 258). این ساختار در شکل ۲ آمده است. کیس ذکر می‌کند که سازه

اسنادی شده از گروه فعلی درونه (به صورت گروه تصریفی بیشینه در نمودار) از طریق مشخصگر گروه متمم‌نمای بیشینه به جایگاه مشخصگر گروه کانونی بیشینه حرکت می‌کند (Ibid: 258- 259). این موضوع با زیرنویس «آ» نشان داده شده است.



شکل ۲ ساختار جمله اسنادی شده بر اساس نظر کیس

کیس آشکارا اعلام می‌کند که تشخیص جامع<sup>۲۰</sup> عملکرد سازه اسنادی شده است؛ به عبارت دیگر سازه‌های کانونی تنها کانون اطلاعی دارند و تشخیصی جامع را ارائه نمی‌دهند. برای مثال عنصر کانونی در مثال ۱۲ تنها کانون اطلاعی دارد:

۱۲. او برای خود یک ساعت خرید.

با این حال به نظر می‌رسد که این موضوع به بافت بستگی دارد. چنانچه جمله بر عنصر پایانی تکیه داشته باشد، ساخت اطلاع مبهم دارد. از سوی دیگر ممکن است ساخت کانون

گزاره‌ای داشته باشد که در آن صورت بیان‌کننده تشخیص جامع نیست، اما همان جمله اگر کانون محدود بر عنصر پایانی داشته باشد و دارای بافت تقابلی باشد، تشخیص جامع را بیان می‌کند. ۱۳. ب نشان‌دهنده این مطلب است:

۱۳. الف. شادی چیپس و پنیر خورد.

ب. نه. شادی سوسیس خورد.

بنابراین نظر کیس در مورد اینکه کانون تشخیصی تنها «به صورت ساخت اسنادی شده تجلی می‌یابد» (*Ibid*: 245)، از دامنه بسیار محدودی برخوردار است، زیرا کانون تشخیصی نیز می‌تواند در ساخت‌های اسنادی‌نشده‌ای که کانون محدود دارند، به کار رود.

یکی از موفقیت‌هایی که تحلیل‌ها باید در رویکرد عنصر زاید به دست آورند، این است که یک «بند موصولی، یک هسته از پیش تعریف‌شده را توصیف کند» (Collins, 1991: 51)؛ به عبارت دیگر اسامی خاص و ضمائر می‌توانند به‌عنوان سازه اسنادی‌شده به کار روند. این مسئله زمانی یک مشکل به شمار می‌آید که بند موصولی موجود در ساخت‌های اسنادی‌شده بندی محدودکننده و توصیف‌کننده سازه اسنادی‌شده در نظر گرفته شود. با این حال بسیاری از پژوهشگران معتقدند که اگرچه ساختار درونی بند اسنادی شبیه به یک بند موصولی است، اما نقش آن در ساخت اسنادی‌شده متفاوت با آن است و کمک به شناسایی مرجع سازه اسنادی‌شده یا ضمیر اسنادی نیست. اما یسپرسن (1937) اعتقاد دارد که بند اسنادی همین نقش را ایفا می‌کند. او چنین بیان می‌کند که «آن بند به نظر بندی محدودکننده است و همچون بندی محدودکننده با آن رفتار می‌شود، اگرچه به‌طور منطقی کلمه‌ای را که با آن در ارتباط است محدود نمی‌کند» (Jespersen, 1937: 83). پژوهشگران دیگر همچون داویدز (2000) به رابطه «ارزش - متغیر» در ساخت‌های اسنادی‌شده اعتقاد دارند که این رابطه هم‌نمایی میان سازه اسنادی‌شده و بند اسنادی را بدون نیاز به نقشی محدودکننده نمایان می‌کند.

از سوی دیگر، تحلیل‌ها در رویکرد عنصر زاید با این عقیده که سازه اسنادی‌شده و بند اسنادی یک واحد ساختاری را تشکیل می‌دهند، باید پاسخگوی امکان پیشایند شدن سازه اسنادی‌شده در بند اصلی و عدم امکان چنین امری به همراه بند اسنادی باشند. جمله ۱۴ این مطلب را نشان می‌دهد:

۱۴. الف. حالا این تیم یوونتوسه که بازی را در اختیار گرفته<sup>۳۶</sup>.

ب. حالا یوونتوس اینه که بازی را در اختیار گرفته.

ج. \* حالا یوونتوس که بازی را در اختیار گرفته، اینه.

به‌طور خلاصه مطالعات در رویکرد عنصر زاید بر رابطه میان بند اسنادی و سازه اسنادی شده تأکید دارند و عناصری چون ضمیر اسنادی و فعل اسنادی را از لحاظ معنایی و نحوی زاید می‌دانند. محققان در این مطالعات می‌کوشند ساخت‌های اسنادی شده را با ساخت‌های اسنادی نشده متناظرشان مرتبط کنند و ادعا می‌کنند که این می‌تواند رفتار نحوی همچون تطابق فعلی میان سازه اسنادی شده و فعل در بند اسنادی را توجیه کند.

## ۵. رویکردهای غیرگشتاری

درحالی‌که بسیاری از مطالعات انجام‌شده روی ساخت‌های اسنادی شده را می‌توان در یکی از دو رویکرد پس‌گذاری و عنصر زاید جای داد، باید گفت که این عناوین مربوط به تحلیل‌هایی می‌شوند که گشتاربنیادند. مطالعات دیگر، به‌ویژه آن‌هایی که بر پایه‌های نظری غیر گشتاری استوارند را نمی‌توان دقیقاً در یکی از دو رویکرد یادشده قرار داد. چند نمونه از این مطالعات را در زیر می‌آوریم:

هادلستون رویکرد عنصر زاید را برمی‌گزیند، اما آن را اصلاح می‌کند. او با توجه به جملات اسنادی نشده به تحلیل ساخت‌های اسنادی شده می‌پردازد، به‌طوری که جملات اسنادی شده ۱۵. ب و شبه‌اسنادی شده ۱۵. ج را «گونه‌های معنایی» از جمله اسنادی نشده ۱۵. الف می‌داند (Huddleston, 1984: 45).

۱۵. الف. صبر بیش از اندازه این گربه باعث می‌شود به شکارش نزدیک شده و موفق شود.<sup>۲۷</sup>

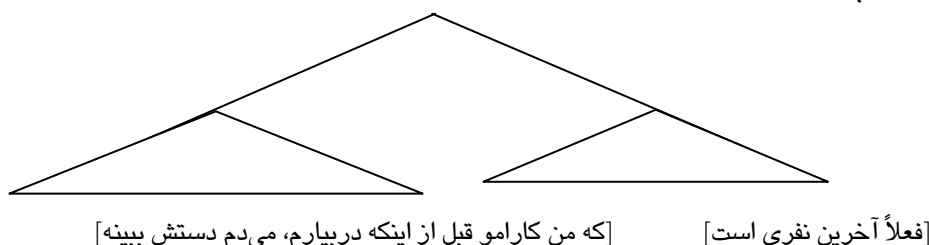
ب. صبر بیش از اندازه این گربه است که باعث می‌شود به شکارش نزدیک شده و موفق شود.

ج. آنچه باعث می‌شود به شکارش نزدیک شده و موفق شود، صبر بیش از اندازه این گربه است.

هادلستون در رابطه با ساختار جمله اسنادی شده اظهار می‌کند که جمله اسنادی نشده اولیه تحت عمل اسنادسازی قرار می‌گیرد (Ibid: 462) تا ساخت اسنادی شده را ارائه دهد، اما

درباره ماهیت این عمل اسنادسازی سخنی به میان نمی‌آورد. او ادعا می‌کند که ساخت‌های اسنادی شده شامل بند پیرو غیر درونه هستند؛ به عبارت دیگر در جمله ۱۶ «فعالاً آخرین نفری است» و «که من کارامو قبل از اینکه در بیارم می‌دم دستش ببینه» دو سازه جانشدنی جمله اسنادی شده «فعالاً آخرین نفری است که من کارامو قبل از اینکه در بیارم، می‌دم دستش ببیند» (آل احمد، ۱۳۶۱: ۸۵) هستند. این مطلب در شکل ۳ نمایش داده می‌شود.

جمله



شکل ۳ ساختار جمله اسنادی شده طبق نظر هادلستون

براساس این تحلیل سازه اسنادی شده مرجع قبلی بند موصولی است، اما بند موصولی و این مرجع با هم یک سازه را تشکیل نمی‌دهند (Huddleston, 1984: 462). برخلاف هادلستون، هدبرگ (2000) ادعا می‌کند که سازه اسنادی شده و بند اسنادی یک سازه نحوی را تشکیل می‌دهند. او به دنبال پی بردن به نقش معنایی ضمیر اسنادی و توجیه رابطه میان سازه اسنادی شده و بند اسنادی است. هدبرگ بند اسنادی را درگیر در دو رابطه می‌یابد؛ «[بند اسنادی] از لحاظ نحوی به‌طور مستقیم با سازه اسنادی شده در ارتباط است و از لحاظ معنایی و کاربردشناختی با ضمیر اسنادی» (Hedberg, 2000: 907). بنابراین، هدبرگ از هر دو رویکرد پس‌گذاری و عنصر زاید بهره می‌گیرد.

هدبرگ ادعا می‌کند که رابطه نحوی میان سازه اسنادی شده و بند اسنادی به ساختار بندهای موصولی غیر محدودکننده شباهت دارد، زیرا از دو نوع محدودکننده و غیر محدودکننده، ساختار بند اسنادی از لحاظ نحوی بیشتر شبیه به بندهای موصولی غیر محدودکننده است؛ برای مثال مرجع هر دو اسم خاص است. با این حال هرچند شباهتهایی

میان ساخت‌های اسنادی‌شده و بندهای موصولی غیر محدودکننده وجود دارد، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد.

سرنیکلا به تفاوت‌ها در الگوهای آهنگ و نوع موصول به کار رفته اشاره می‌کند. موصول که در بندهای موصولی غیر محدودکننده نمی‌تواند به کار رود، به‌طور معمول در ساخت‌های اسنادی‌شده به کار می‌رود (Sornicola, 1988: 346). همچنین تشکیل یک واحد نحوی از بند اسنادی و سازه اسنادی‌شده به توجیه مسئله تطابق فعلی نیاز دارد که این امر هنوز موضوعی بحث‌برانگیز در مطالعات ساخت‌های اسنادی‌شده است.

هدبرگ (2000) بخش عمده‌ای از مقاله‌اش را به رابطه معنایی «پس‌گذاری» میان ضمیر اسنادی و بند اسنادی اختصاص می‌دهد. او می‌خواهد نشان دهد که وضعیت شناختی و درجه مفروض بودن<sup>۲۸</sup> بند اسنادی بر انتخاب نوع ضمیر اسنادی (این، آن یا ... ) تأثیرگذار است. ادعای اصلی او این است که محدودیت‌های حاکم بر انتخاب ضمیر اسنادی با آن‌هایی که بر حرف تعریف معرفه و محتوای اسمی یک گروه حرف تعریف ارجاعی تأثیرگذارند، یکسان هستند.

هدبرگ براساس ادعای اصلی خود، یعنی الگوی یکسان میان ضمائر ارجاعی و حروف تعریف نیز ادعا می‌کند که ضمیر اسنادی و بند اسنادی از لحاظ معنایی و کاربردشناختی همچون «یک توصیف معرفه گسسته عمل می‌کنند و نقش ضمیر اسنادی همچون نقش یک حرف تعریف معرفه است» (Hedberg, 2000: 891).<sup>۲۹</sup>

به نظر می‌رسد که هدبرگ در تحلیل خود از جملات اسنادی‌شده، معرفگی و ارجاع را با یکدیگر برابر می‌داند، زیرا او به دفعات به «توصیف‌های معرفه گسسته» و در پی آن به «توصیف‌های ارجاعی گسسته» اشاره می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت او چنین فرض می‌کند که بند اسنادی را می‌توان یک عبارت ارجاعی دانست، زیرا در قیاس با حروف تعریف اسم‌ها ویژگی ارجاعی دارند. در مقابل، لمبرکت بند اسنادی را «از لحاظ معنایی عنصری ناقص می‌داند که نمی‌تواند نشان‌دهنده یک مرجع کلامی مشخص باشد» (Lambrecht, 1994: 232). «ناقص بودن» بند اسنادی برای مقایسه ضمیر اسنادی و حرف تعریف محدودیت ایجاد می‌کند.

تحلیل هدبرگ عاری از اشکال نیست. اینکه او بند اسنادی را به دلیل شباهت ضمیر اسنادی با حرف تعریف یک عبارت ارجاعی می‌داند، آوردن یک استدلال برای اثبات استدلالی دیگر است، زیرا پس از مشاهده رابطه میان وضعیت شناختی بند اسنادی و کاربرد انواع ضمائر

اسنادی برای اولین بار، این امر باید به دفعات تکرار شود تا بتوان این مورد را با گروه‌های اسمی معرفه مقایسه کرد و در نهایت، به موجب این رابطه بند اسنادی ارجاعی در نظر گرفته شود.

لمبرکت از زاویه دید متفاوتی به تحلیل ساخت‌های اسنادی شده می‌نگرد. رویکرد او بیشتر نقش‌گرا است. وی در این رویکرد نقش‌گرا- کلامی نقش ساخت‌های اسنادی شده را چنین بیان می‌کند: «یکی از ابزارهایی که زبان‌ها می‌توانند به کار بندند تا سرپیچی خود را از نوع بی‌نشان کانون گزاره‌ای بیان کنند» (Lambrecht, 2001: 463).<sup>۴</sup>

از آنجا که ویژگی‌های ساخت‌های اسنادی شده «به طور مستقیم قابل پیش‌بینی» (Huddleston, 1984: 462) نیستند، لمبرکت رویکردی از نوع دستور ساختی<sup>۴</sup> را اتخاذ می‌کند (Lambrecht, 2001: 466). او به جمله اسنادی شده همچون یک ساخت می‌نگرد؛ به عبارت دیگر به صورت یک «به هم پیوستگی صورت و نقش که ویژگی‌های معنایی و ساختاری آن نمی‌تواند کاملاً با توجه به ویژگی‌های دیگر دستور زبان یا دستور جهانی توجیه شود... بنابراین نیازمند توضیح مستقل است» (Ibid).

تحلیل لمبرکت به‌طور کلی از نوع عنصر زاید است که کمی بر مطالعه یسپرسن (1937) استوار است. او ادعا می‌کند که در تحلیلش «ضمیر اسنادی، فعل اسنادی و موصول عناصری دستوری به شمار می‌روند که در ترکیب معنای جمله وارد نمی‌شوند» (Ibid: 463). با این حال لمبرکت در تحلیل، یک نقش کاربردشناختی و اعطاکننده کانون را به ضمیر اسنادی و فعل اسنادی در رابطه با سازه اسنادی شده اختصاص می‌دهد و در عین حال ذکر می‌کند که «محمول بند موصولی به موضوع مشترک نقش معنایی اعطا می‌کند» (Ibid). لمبرکت معتقد است که ساخت‌های اسنادی شده معنای کاربردشناختی/ ساخت اطلاعی دارند که از عملکرد بخش‌های آن به دست نمی‌آید. این جملات برای ایجاد کانون بر یک موضوع معنایی به کار می‌روند؛ «اگرچه هیچ‌یک از دو بندی که این جملات را می‌سازند، ساخت اطلاع موضوعی ندارند. بنابراین معنای کانونی توالی این دو بند غیر ترکیبی است و ویژگی آن ساخت نحوی مرکب به‌طور کلی است» (Lambrecht, 1994: 230).

همان‌طور که یسپرسن (1937) قائل به وجود رابطه میان ساخت‌های اسنادی شده با کانون محدود و ساخت‌های کانونی به پیش آمده است، لمبرکت نیز به وجود چنین رابطه‌ای اعتقاد



دارد و آن را توسعه می‌بخشد (Lambrecht, 2001: 465). برخلاف یسپرسن که سازه اسنادی شده را یک فاعل تلقی می‌کند، لمبرکت آن را محمول نحوی و کاربردشناختی می‌داند. در حقیقت، ایفای این نقش به عهده بخش تصریح شده<sup>۴۲</sup> و کانونی جمله است که در مطالعه لمبرکت (1994) بیشتر توضیح داده شده است. هر دو جمله مشخص‌گرا در مثال ۱۷ محمول کاربردشناختی و «ماشین گوینده (است)» دارند.

۱۷. جمله: ماشین من خراب شد / این ماشین من است که خراب شد.

پیش‌فرض: «گوینده X اش خراب شد»

تصریح: «X = ماشین»

کانون: «ماشین»

محدوده کانونی: «گروه اسمی»

محمول کاربردشناختی: «ماشین گوینده (است)».

لمبرکت در مورد ساخت اسنادی شده، با مرتبط کردن فعل اسنادی با سازه اسنادی شده بیان می‌کند که کانون گرچه یک موضوع معنایی است، اما به دلیل جایگاهش پس از فعل اسنادی (در زبان انگلیسی) در بند اصلی نقش یک محمول را بر عهده دارد (Ibid: 470). این محمول کاربردشناختی به جای اینکه یک محمول معنایی باشد، وظیفه تعیین هویت و شناسایی امری را بر عهده دارد. در این مفهوم است که لمبرکت یک موضوع معنایی را یک محمول می‌داند. به نظر می‌رسد که این محمول کاربردشناختی همان نقش «ارزش» را در جملات مشخص‌گرا دارد. داویدز (2000) نیز رویکردی ساخت‌گرا در رابطه با جملات اسنادی شده به کار می‌برد. او معتقد است که این جملات ترکیبی از دو رابطه معنایی هستند که با دو ساخت تشکیل‌دهنده این جملات ارتباط دارند. او در ابتدا ادعا می‌کند که رابطه میان بند اسنادی و مرجع آن، یعنی سازه اسنادی شده، از نوع ارزش-متغیر است و به صورت هسته-توصیف‌کننده و محدودکننده نیست. طبق نظر داویدز این تفاوت نقش بند اسنادی و بند موصولی تحدیدی به علت ماهیت مرجع‌ها در گروه‌های اسمی دارای این بندها و ساخت‌های اسنادی شده است. او به پیروی از لانگاکر<sup>۴۳</sup> (1991) بیان می‌کند که مرجع بند موصولی در گروه‌های اسمی یک هسته بدون حرف تعریف معرفه است (Davidse, 2000: 1109)، درحالی‌که مرجع در جملات اسنادی شده دارای این حرف تعریف است یا نمونه‌ای از پیش‌شناخته شده است که به وسیله یک گروه اسمی کامل

نشان داده می‌شود (*Ibid*: 1112)؛ به عبارت دیگر مرجع در ساخت‌های اسنادی یک عبارت ارجاعی از پیش شناخته شده است، درحالی‌که در بندهای موصولی محدودکننده یک هسته اسمی است.

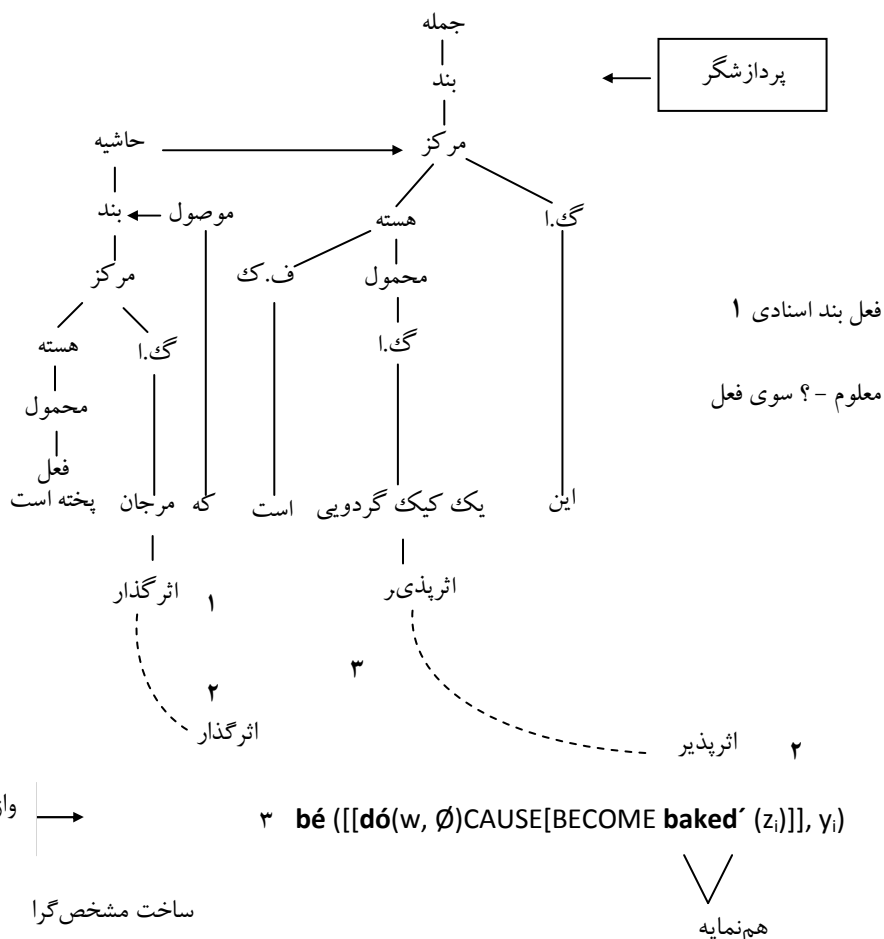
داویدز نیز برخلاف تحلیل‌ها در رویکرد عنصر زاید، ادعا می‌کند که یک رابطه معنایی درون بند اصلی وجود دارد. تحلیل او نیز در تقابل با تحلیل کاربردشناختی لمبرکت است، گرچه هر دو نتایجی یکسان دارند. به اعتقاد داویدز ضمیر اسنادی یک عنصر زاید نیست، بلکه نقش یک سور<sup>۴</sup> را دارد؛ «بر متمم خود ارزش یک سور مشخص را تحمیل می‌کند» (*Ibid*: 1112). در مورد ضمیر اسنادی در ساخت‌های اسنادی شده این ارزش سوری یک ارزش تشخیصی است؛ یعنی «تمام نمونه‌هایی را که متناظر با متغیر بیان‌شده در بند موصولی هستند، مشخص می‌کند» (*Ibid*: 1125).

بنابراین طبق تحلیل داویدز سازه اسنادی شده در ساخت‌های اسنادی شده ابتدا تحت تأثیر ضمیر اسنادی که نوعی سور به شمار می‌رود قرار می‌گیرد و سپس برای بند موصولی بعد از خود به عنوان مرجع به کار می‌رود (*Ibid*). داویدز چندین مرتبه به اهمیت توالی و یا گستره این دو رابطه معنایی اشاره می‌کند، اما توضیحی در مورد آن ارائه نمی‌دهد. می‌توان فرض کرد که او به توالی خطی سازه‌ها توجه کرده، اما خود این مطلب را ذکر نکرده است.

گرچه تحلیل داویدز با اشکالاتی روبه‌رو است، اما رویکرد او برای تحلیل ساخت‌های اسنادی شده بی‌شبهت با تحلیل این ساخت‌ها در چارچوب دستور نقش و ارجاع نیست. به طور خلاصه می‌توان گفت ساخت‌های اسنادی شده ساخت‌های نشان‌دار نحوی هستند که به طور منطقی یک گزاره ساده را بیان می‌کنند؛ بنابراین این سؤال پیش می‌آید که این ساخت‌ها با ساخت‌های پایه‌ای‌تر یا به‌طور کلی با ساخت‌های دیگر چه رابطه‌ای دارند. چارچوب‌های نظری گوناگون به روش‌های مختلف به این پرسش پاسخ می‌دهند. چنانچه یک ساخت اسنادی به عنوان شکل پایه در نظر گرفته شود، رویکرد به‌دست آمده پس‌گذاری است. از سوی دیگر، در اولویت نهادن رابطه میان بند اسنادی و سازه اسنادی شده در این ساخت‌ها که آن‌ها را به موازات ساخت‌های اسنادی نشده متناظرشان قرار می‌دهد، به رویکردی از نوع عنصر زاید منجر می‌شود. مطالعات گشتاری که در یکی از این دو رویکرد جای می‌گیرند، از ویژگی‌های ساخت‌های اسنادی شده برای تعیین صورت زیربنایی آن‌ها استفاده می‌کنند که اگر آن یک جمله

شبه‌اسنادی شده باشد، رویکرد پس‌گذاری و اگر جمله غیراسنادی باشد، رویکرد عنصر زاید است. روشن است که مطالعه‌ای که این رویکرد را درهم آمیزد و به عبارتی یک تحلیل ترکیبی را ارائه دهد، بسیار سودمند خواهد بود.

رویکردی غیر گشتاری همچون دستور نقش و ارجاع که به صورت‌های زیربنایی اعتقادی ندارد، چارچوبی مناسب را برای چنین مطالعات ترکیبی فراهم می‌آورد. به دلیل عدم وجود صورت انتزاعی لازم نیست که تحلیل‌ها در یکی از دو رویکرد جای گیرند. پیوی (2004) این رویکرد را برای مطالعه خود انتخاب می‌کند. او به تحلیل جملات اسنادی شده انگلیسی در چارچوب این رویکرد می‌پردازد. پیوی این ساخت‌ها را مشتق از ساخت‌های مشابه نمی‌داند و به بررسی آن‌ها آن‌گونه که هستند، می‌پردازد. جملات اسنادی شده نمونه‌ای از تعامل نحو، معناشناسی، کاربردشناسی و کلام است؛ به سخن دیگر، نگاه فقط صورت‌گرایانه به این ساخت نحوی، ویژگی‌های معناشناختی آن از قبیل تضمن مطلق، پیش‌انگاره وجودی، نقش تخصیص و همچنین ویژگی‌های کاربردشناختی، مانند ابهام‌زدایی، ایجاد کانون تقابلی و... را نادیده می‌گیرد، درحالی‌که دستور نقش و ارجاع، نظریه‌ای است که انگیزش‌های معناشناختی، از جمله وجود رابطه محمول- موضوع و همچنین انگیزش‌های کاربردشناختی زبان- ویژه را مبنای سنجش ساخت‌های دستوری قرار می‌دهد. در مورد ساخت‌های اسنادی شده، این نظریه غیر اشتقاقی، نه تنها از عهده توصیف اجزای اصلی در جملات اسنادی شده فارسی، شامل ضمیر تأکیدی، سازه اسنادی شده، فعل ربطی‌ساز و بند اسنادی شده برمی‌آید، بلکه رابطه میان این سازه‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. یک تحلیل فقط نحوی نمی‌تواند پاسخگوی دلیل وجود ساخت اسنادی شده باشد، زیرا ملاحظات کاربردشناختی، ناظر بر وجود این ساخت هستند. در نمودار زیر که در دستور نقش و ارجاع مرسوم است، ساخت نحوی و معنایی و پیوند این دو را نشان می‌دهیم.



شکل ۴ پیوند از نحو به معناشناسی یک ساخت اسنادی شده

## ۶. نتیجه‌گیری

جملات اسنادی شده، ساخت‌های دستوری مرکزی هستند که کشف رابطهٔ نحو، معناشناسی و نحو در آنها مستلزم به‌کارگیری نظریه‌هایی است که رویکرد غیر اشتقاقی به این جملات دارند. رویکردهای اشتقاقی از جمله مطالعات زبان‌شناسان زایشی، مانند رویکرد پس‌گذاری و عنصر

زاید، این واقعیت را مسلم می‌دانند که جملات اسنادی‌شده در نتیجه عملکرد گشتارها از جملات شبه‌اسنادی‌شده به وجود می‌آیند. تحلیل‌های زایشی از جملات اسنادی‌شده، یا رابطه میان سازه اسنادی‌شده و بند پیرو یا ارتباط درونی سازه‌های بند پایه را نادیده می‌گیرند. جملات اسنادی‌شده نمونه‌ای از تعامل نحو، معناشناسی، کاربردشناسی و کلام است؛ به سخن دیگر، نگاه فقط صورت‌گرایانه به این ساخت نحوی، ویژگی‌های معناشناختی آن از قبیل تضمن مطلق، پیش‌انگاره وجودی، نقش تخصیص و ویژگی‌های کاربردشناختی، مانند ابهام‌زدایی، ایجاد کانون تقابلی و... را نادیده می‌گیرند، درحالی‌که دستور نقش و ارجاع، نظریه‌ای است که انگیزش‌های معناشناختی، از جمله وجود رابطه محمول-موضوع و انگیزش‌های کاربردشناختی زبان-ویژه را مبنای سنجش ساخت‌های دستوری قرار می‌دهد. در مورد ساخت‌های اسنادی‌شده، این نظریه غیر اشتقاقی، نه‌تنها از عهده توصیف اجزای اصلی در جملات اسنادی‌شده فارسی، شامل ضمیر تأکیدی، سازه اسنادی‌شده، فعل ربطی‌ساز و بند اسنادی‌شده برمی‌آید، بلکه رابطه میان این سازه‌ها را به‌خوبی نشان می‌دهد. یک تحلیل فقط نحوی نمی‌تواند پاسخگوی این پرسش باشد که چرا ساخت اسنادی‌شده وجود دارد، زیرا ملاحظات کاربردشناختی بر وجود این ساخت ناظر هستند. جملات اسنادی‌شده خوانش کانونی بی‌ابهام دارند، درحالی‌که جملات اسنادی‌نشده می‌توانند بیش از یک خوانش کانونی ممکن را داشته باشند. به این ترتیب، در رویکردی غیر گشتاری می‌توان ماهیت مشخص‌گرا بودن ساخت اسنادی‌شده و موصولی مانند بودن بند اسنادی را در هم آمیخت و ساخت اسنادی‌شده را آن‌گونه که هست مورد تحلیل قرار داد؛ به عبارت دیگر آنچه واضح است نیاز برای یکی کردن این دو رویکرد در مورد ساخت‌های اسنادی‌شده است و به عبارتی، یک تحلیل ترکیبی بسیار سودمند خواهد بود و معتقدیم که رویکردی غیر گشتاری همچون دستور نقش و ارجاع می‌تواند چارچوبی مناسب برای تحلیل این ساخت به شمار آید و چون این دستور به گشتار و لایه‌های انتزاعی قائل نیست، دیگر نیاز نیست به یکی از دو رویکرد پس‌گذاری و عنصر زاید روی آورد.

## ۷. پی‌نوشت‌ها

۱. هلیدی (۱۹۸۵) از کانون به‌عنوان نقطه اوج اطلاع نو در یک واحد اطلاعی یاد می‌کند.



2. Huddleston
3. Collins
4. highlighted element
5. Hedberg
6. Lambrecht
7. Pavey
8. truncated clefts
9. extrapositional
10. copular sentences
11. Davidse
12. Hedberg
13. Clech-Darbon Rebuschi and Rialland
14. expletive
15. predicated theme

۱۶. شبکه ۳، ۸۹/۲/۱.

17. Jespersen
18. restrictive relative clause
19. reduced initial clauses
20. presuppositions
21. reflexiveness
۲۲. (negative polarity items): عناصری چون «هیچ»، «هیچ کس» و... (درزی، ۱۳۸۴: ۳۴).
۲۳. دکلرک با توجه به داده‌های انگلیسی بیان می‌کند که آمدن عناصر منفی در بخش مفروض جملات مشخص‌گرا می‌تواند باعث ظهور عناصر قطبی منفی در بخش ارزش شود (DeClerck, 1988: 52).
24. Sornicola
25. aboutness
26. right-dislocated
27. Schachter
۲۸. (Identifying): جملاتی که شنونده را در برگزیدن مرجع مورد نظر گوینده یاری می‌کنند (*Ibid*: 108).
29. lesser subject and verb
30. Kiss
31. information focus
32. new
33. identificational focus
34. specifier
35. exhaustive

۳۶. ورزش از نگاه دو، شبکه دو، ۸۸/۹/۱۵.

۳۷. برنامه دنیای حیوانات وحشی، شبکه یک، ۸۹/۲/۲.

38. givenness

۳۹. هدبرگ در این زمینه تمایزی میان ضمایر اسنادی در جملات اسنادی شده و نوع کوتاه شده آن (فاقد بند اسنادی) قائل است. او این ضمایر را در شکل کوتاه شده این جملات ارجاعی می‌داند.
۴۰. از دیگر رویکردهای نقش‌گرا و کلام‌بنیاد می‌توان به کلینز (۱۹۹۱) و پرینس (۱۹۷۸) اشاره کرد. کلینز ویژگی‌های ارتباطی ساخت‌های اسنادی شده و شبه‌اسنادی شده را بررسی می‌کند (Collins, 1991: 1).
- پرینس نیز به «تحلیل و دسته‌بندی این ساخت‌ها براساس نقش‌های کلامی‌شان می‌پردازد» (Ibid: 4).
41. constructional grammar  
42. asserted  
43. Langacker  
44. quantifier

## ۷. منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۶۱). *ارزیابی شتابزده*. تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). *نفرین زمین*. تهران: انتشارات فردوسی.
- امینی، رضا (۱۳۹۲). «تحولات معنایی و ساخت اطلاع «آغازگرهای اسنادی شده» در فرایند ترجمه از انگلیسی به فارسی در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند هالیدی». *فصلنامه جستارهای زبانی*. د. ۴. ش. ۴. صص ۱-۲۹.
- خرمایی، علیرضا و افسانه شهباز (۱۳۸۸ الف). «نقش کانونی سازۀ گسسته در جملات گسسته». *زبان و زبان‌شناسی*. ش. ۹. صص ۲۷-۵۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸ ب). «جملات گسسته: دو مقولۀ متمایز یا مقوله‌ای واحد؟» *دستور*. ش. ۵. صص ۵۱-۸۰.
- درزی، علی (۱۳۸۴). *شیوۀ استدلال نحوی*. تهران: سمت.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۷۴). *ساخت زبان فارسی*. تهران: احیاء کتاب.



### Reference:

- Akmajian, A. (1970). "On Deriving Cleft Sentences from Pseudo-Cleft Sentences". *Linguistic Inquiry*. No. 1. Pp. 147- 168.
- Al-e-Ahmad, J. (1993). *The Curse of the Land*. Tehran: Ferdowsi Publication [In Persian].
- ----- (1982). *Hurried Appraisal*. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Amini, R. (2013). "Semantic Changes And Information Structure of Predicated Themes in the Process of Translation from English into Persian Based on Halliday's Systematic Functional Grammar". *Journal of Language Related Research*. Vol. 4. No. 4. Pp. 1-29 [In Persian].
- Brody, M. (1990). "Some Remarks on the Focus Field in Hungarian". *UCL Working Papers in Linguistics*. No. 2. Pp. 201- 225.
- Clech-Darbon, A.; G. Rebuschi & A. Rialland (1999). "Are There Cleft Sentences in French"? In G. Rebuschi & L. Tuller (ed.). *The Grammar of Focus*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins. Pp. 83- 118.
- Collins, P. (1991). *Cleft and Pseudo- Cleft Constructions in English*. London: Routledge.
- Darzi, A. (2005). *Syntactic Argumentation*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Davidse, K. (2000). "A constructional approach to clefts". *Linguistics*. No. 38 (6). Pp. 1101- 1131.
- DeClerck, R. (1988). *Studies on Copular Sentences, Clefts and Pseudo Clefts*. Holland: Foris.
- Edmonds, J. (1976). *A Transformatinal Approach to English Syntax*. New York: Academic Press.
- Gholam-ali-zadeh, Kh. (1995). *The Structure of Persian*. Tehran: Ehya'-e ketab [In Persian].
- Gundel, J. (1977). "Where do Cleft Sentences Come from?". *Language*. No. 53



(3). Pp. 542- 559.

- Halliday, M. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. Baltimore: University Park Press.
- Hedberg, N. (2000). "The referential status of clefts". *Language*. No. 76 (2). Pp. 891- 920.
- Huddleston, R. (1984). *Introduction to the Grammar of English*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jespersen, O. (1927). *A Modern English Grammar on Historical Principles*. Part III: Syntax. Vol. 2. Heidelberg: Winter.
- Jespersen, O. (1937). *Analytic Syntax*. London: Allen and Unwin.
- Khormai, A. & Sh. Shahbaz (2010a). "The Focus Role of Cleft Constituent in Cleft Sentences". *Journal of Language and Linguistics*. No. 9. Pp. 27-52 [In Persian].
- ----- (2010b). "Cleft Sentences: Two Distinct Categories or One Single Category?". *Journal of Grammar*. No. 5. Pp. 51-80 [In Persian].
- Kiss, k. (1998). "Identification Focus Versus Informational Focus". *Language*. No. 74 (2). Pp. 245- 273.
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press.
- ----- (2001). "A Framework for the Analysis of Cleft Constructions". *Linguistics*. No. 39 (3). Pp. 463- 516.
- Langacker, R. (1991). *Foundation of Cognitive Grammar*. Vol II. Stanford: Stanford University Press.
- ----- (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol I. Stanford: Stanford university Press.
- Pavey, E. (2004). *The English IT-cleft construction: a Role and Reference Grammar Analysis*. M.A. Thesis. University of Sussex.
- Prince, E. (1978). "A Comparison of Wh-Clefts and It-Clefts in Discourse".



*Language*. No. 54 (4). Pp. 883- 906.

- Rahbarnia, S. (1996). "A Contrastive Study of English Cleft Structures". *Indian Journal of Applied Linguistics*. Vol. 22. No. 2. Pp. 19- 28 (Abstract is Available on CAT. Inist Website).
- Schachter, P. (1973). "Focus and Relativization". *Language*. No. 49 (1). Pp. 19- 45.
- Sornicola, R. (1988). "IT-Cleft and Wh-Clefts: Two Awkward Sentence Types". *Journal of Linguistics*. No. 24 (2). Pp. 346- 379.